

دوفصلنامه علمی پژوهشی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهرا
سال بیست و یکم، دوره جدید، شماره ۸، پیاپی ۹۰، پاییز و زمستان ۱۳۹۱

مفهوم‌شناسی تطبیقی «جاهلیت» در قرآن و متون تاریخی و ادبی

سید اصغر محمود آبادی^۱
محمد قزوینی^۲

تاریخ دریافت: ۹۱/۸/۱۷

تاریخ تصویب: ۹۲/۲/۳۱

چکیده

واژه‌ی «جهل» که اساس اصطلاح «جاهلیت» را تشکیل می‌دهد در نزد بیشتر
واژه‌شناسان در مقابل «علم» و از منظر برخی از آنان در مقابل «حلم» قرار
می‌گیرد، لکن در عرف آیات قرآن نقیض اصلی کلمه‌ی «عقل» است، به
گونه‌ای که با تحلیل آیات متحدالموضوع به این مهم رهنمون می‌شویم که
علم ماده‌ی تعقل است و حلم نیز از مسببات و جکوات عقل به شمار می‌رود؛
از این رو در چشم‌انداز قرآن جاهلیت به تمامی امور مخالف علم و عقل
اطلاق می‌شود و اگرچه کاربرد اولیه‌ی آن دوره‌ی زمانی پیش از بعثت را
مطمح نظر قرار می‌دهد، اما فرهنگی است که می‌تواند در همه‌ی عصرها و
مصرها وجود داشته باشد. با تتبع در متون تاریخی و ادبی نیز به این نقطه‌ی
مشترک رهنمون می‌شویم که عصر جاهلیت عصر بی‌دانشی، سفاهت،
دوری از تعالیم انبیا و اموری از این دست بوده است.

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان.

۲. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه اصفهان. Ghazvini1377@gmail.com

واژگان کلیدی: جاهلیت، مفهوم‌شناسی تطبیقی، قرآن، متون تاریخی و ادبی.

مقدمه

عصر «جاهلیت» یکی از مباحث مشترک میان قرآن و متون تاریخی و ادبی است. شناخت این عصر و اصطلاح به این دلیل که مقارن عصر نزول قرآن و یکی از مصطلحات و مفردات قرآنی به شمار می‌رود، بسیار مهم است. به یقین می‌توان گفت بدون شناخت صحیح جاهلیت نمی‌توان به خوبی به مدلول و مفهوم بسیاری از آیات قرآن و معارف اسلام پی برد. ظهور اسلام و نزول قرآن در عصر و مصر جاهلیت، برای برانداختن و زدودن آن حادث شده است، بنابراین از حیث زمانی و مکانی، آغاز وحی در جاهلیت رخ داده و شناخت آن بسیار ضروری است. این ضرورت در مباحث تاریخ اسلام نیز به روشنی دیده می‌شود. بی‌گمان فهم و تحلیل تاریخ صدر اسلام و وقایع و فراز و فرودهای آن به شدت محتاج شناخت دوران جاهلیت و خوی و فرهنگ و آداب و رسوم و نظامات آن عصر است. به راستی ریشه‌ی بسیاری از وقایع پس از ظهور اسلام را باید در دوران جاهلیت و نظام قبیله‌ای عرب جست، به ویژه اینکه با همه‌ی تلاش‌ها و مجاهدت‌های پیامبر معظم اسلام (صلی الله و علیه و آله) و اصحاب پاکدل و مومنان راستین هنوز افکار و اعمال جاهلانه در لایه‌هایی از جامعه‌ی نوپای اسلامی باقی مانده بود. بر این اساس، بررسی و تحلیل دقیق جاهلیت، آن هم به شکل تطبیقی در قرآن و متون تاریخی و ادبی ضروری است. شایان ذکر است که چون قرآن اولین و اساسی‌ترین منبع مطالعات تاریخ اسلام به شمار می‌رود و اصولاً موضوع جاهلیت نخستین بار در قرآن مطرح شده است، ناگزیر بخش قابل توجهی از مقاله را از دیدگاه قرآن بررسی می‌کنیم. پیش از این پژوهش، تحقیقات نسبتاً خوبی در موضوع جاهلیت صورت گرفته است؛ از جمله می‌توان به مقالات «نگرشی به واژه‌ی جاهلیت و بررسی مفهوم آن» از علی اکبر حسینی، «مفهوم و کارکرد جاهلیت در متون تاریخی» از احمدرضا بهنیاfer، «تحقیقی درباره‌ی جاهلیت و فرهنگ جاهلی» اثر مسعود ربیعی آستانه و «کلامی در واژه‌ی جاهلیت» از امیر سلیمانی رحیمی اشاره کرد. متأسفانه آثار مذکور با همه‌ی سودمندی و مطالب مفیدشان یک بحث معناشناسانه‌ی

ضابطه‌مند و عمیق در بعد مفهوم‌شناسی قرآنی ندارند و حتی در برخی از آنها تتبع شایسته‌ای در متون تاریخی و ادبی دیده نمی‌شود. در میان مستشرقان کسانی چون «گلدزیهر» و «ایزوتسو» در این عرصه وجود دارند. ایزوتسو گرچه در مفهوم‌شناسی جاهلیت از گلدزیهر پیروی کرده، اما در تبیین مدلول واژه با استفاده از آیات قرآن کریم توفیق بیشتری داشته است.

پژوهش حاضر از این نظر که حاوی مزایا و نقاط مثبت تحقیقات پیشین است و سعی کرده نقایص آنها را نیز بزدايد و از این نظر که مباحث آن به شکل تطبیقی عرضه شده است، اثری بدیع و ممتاز از کارهای مشابه دیگر به شمار می‌رود.

این مقاله در صدد پاسخگویی به سؤالات اصلی زیر است:

۱. جاهلیت در قرآن کریم و متون تاریخی و ادبی چه «مفهومی» دارد؟
۲. محدوده‌ی «مکانی» و «جغرافیایی» جاهلیت از منظر قرآن و متون تاریخی و ادبی چگونه است؟
۳. از منظر قرآن و متون تاریخی، «جاهلیت» شامل چه محدوده‌ی «زمانی» و «تاریخی» می‌شود؟

۱. معناشناسی لغوی

جاهلیت مصدر صناعی^۱ از ریشه‌ی «جهل» است. بیشتر لغت‌دانان واژه‌ی جهل را خلاف و نقیض «علم» می‌دانند (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۲۹؛ ابن‌احمد، ۱۴۱۰: ۳۹۰؛ ابن‌فارس، ۱۴۲۳: ۴۸۹؛ عسکری، [بی‌تا]: ۸۳ و ۹۳؛ جوهری، ۱۴۰۷: ۱۶۶۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۲۶۷؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۳۴۵). به عنوان نمونه صاحب کتاب *العین* می‌نویسد: «الجهل نقیض العلم»^۲ (خلیل ابن‌احمد، ۱۴۱۰: ۳۹۰) و در *لسان‌العرب* هم دقیقاً همین عبارت به کار رفته است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۱۲۹). صاحب *مقاییس‌اللغه* ضمن ذکر دو اصل برای واژه‌ی مذکور می‌گوید: «أَحَدُهُمَا خِلَافُ الْعِلْمِ»^۳ (ابن‌فارس، ۱۴۲۳: ۴۸۹). وی معنای دیگر جهل را «خِفَهُ» به معنای سبکی و اضطراب و در مقابل طمأنینه

۱. مصدر صناعی اسم منسوبی است که به تاء تأنیث پیوسته و معنی مصدری بدهد (الشرتونی، ۱۳۷۴: ۶۳/۴).

۲. جهل نقیض علم است.

۳. عبارت وی این است: «(جَهْلٌ) الْجِيمُ وَالْهَاءُ وَاللَّامُ أَصْلَانِ: أَحَدُهُمَا خِلَافُ الْعِلْمِ، وَالْآخَرُ الْخِفَةُ وَخِلَافُ الطَّمَأْنِينَةِ؛ یعنی جهل دارای دو اصل است، یکی خلاف علم بوده و دیگری به معنای سبکی و خلاف طمأنینه است.

می‌داند: «وَأَلَّا خَرُّهُ الْخِيفَةُ وَخِلَافُ الطُّمَأْنِينَةِ» و می‌افزاید: «وَالثَّانِي قَوْلُهُمْ لِلْخَشْبَةِ الَّتِي يُحْرَكُ بِهَا الْجَمْرُ مِجْهَلٌ. وَيُقَالُ اسْتَجْهَلْتَ الرِّيحَ الْغُصْنَ، إِذَا حَرَكْتَهُ فَاضْطَرَبَ»^۱ (همان). در *لسان‌العرب* نیز به این معنا اشاره شده است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۱۳۰). برخی معتقدند تفسیر جهل به حرکت و اضطراب، تفسیر واژه به لازم و اثر آن است؛ یعنی چون حرکت و اضطراب از لوازم و اثرات جهل است، جهل در این معنا نیز به کار رفته است (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۳۲). گرچه سبکی، حرکت و اضطراب می‌تواند از لوازم جهل به شمار رود، اما با توجه به دلایلی باید اذعان داشت که معنی اولیه‌ی «جهل» همین سبکی، حرکت، اضطراب و مانند آن بوده است و معانی دیگر، از جمله «نادانی»، تطورات معنایی بعدی این کلمه هستند. این دلایل عبارت‌اند از:

الف- این معانی (سبکی، حرکت و...) نسبت به مفهوم نادانی و معانی دیگر (که به آن‌ها اشاره خواهد شد) حسی‌تر هستند و سیر وضع واژگان توسط آدمی از مفاهیم حسی و سطحی آغاز شده و سپس در مفاهیم انتزاعی‌تر نیز به کار می‌رفته است. به عنوان مثال واژه‌ی «مجد» از «مجدت الابل» گرفته شده است. هرگاه شتر به اندازه‌ی سیر شدن شکمش از مراتع و علوفه می‌خورد و به سبب آن در معده و سایر اعضای او عظمت و سعه حاصل می‌شد، عرب کلمه‌ی «مجد» را به کار می‌گرفت (خلیل ابن احمد، ۱۴۱۰: ۶/ ۸۹؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۳/ ۳۹۶؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۶۰). در تطورات و کاربردهای بعدی، معنای واژه از این مبنای حسی فراتر رفت و در معنای «عظمت در سعه و علو» استفاده شد (همان)؛ چنانکه صفت «مجید» برای خدای متعال و قرآن کریم فراوان به کار رفته است (ر. ک. سوره‌ی هود آیه‌ی ۷۳ و سوره‌ی بروج آیه‌ی ۲۱). ابن‌منظور در *لسان‌العرب* می‌گوید عرب به شتری که هرگز شیر نمی‌داده «ناقه‌ی مجهوله» می‌گفته است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۱۱/ ۱۳۰). معنای خفت و سبکی، از آن حیث که پستان‌های شتر از شیر خالی بوده است، به وضوح در این نمونه نیز دیده می‌شود.

۱. مثال برای اصل دوم این است که اعراب به چوبی که توسط آتش فروزان حرکت می‌کند مجهل می‌گویند و هنگامی که باد شاخه‌ی درخت را حرکت دهد و باعث اضطراب آن شود گفته می‌شود: اسْتَجْهَلْتَ الرِّيحَ الْغُصْنَ.

ب- اشعار دوران پیش از نزول قرآن و معاصر با آن شواهد بسیار خوب و محکمی در اثبات معنا یا معانی خاص برای یک واژه هستند. مفهومی که ما به عنوان معنی اولیه‌ی واژه‌ی مورد بحث مطرح کردیم نیز چنین شاهدی دارد. «نابغه ذبیانی» از شعرای دوران جاهلیت در بیتی سروده است:

دَعَاكَ الْهُوَىٰ وَاسْتَجْهَلَتْكَ الْمَنَازِلُ
وَكَيْفَ تَصَابِي الْمَرْءِ وَالشَّيْبُ شَامِلٌ^۱

(ابن فارس، ۱۴۲۳: ۱ / ۴۹۰؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۱ / ۱۳۰)

شاهد مثال در این بیت کلمه «استجهلت» است که به معنای سبک کردن و حرکت دادن است (ابن فارس، همان).

بنابر آنچه گفتیم، وجوه و تطورات معنایی دیگر واژه‌ی جهل به خوبی روشن می‌شود. به عنوان مثال برخی از لغویون و برخی از مستشرقین مانند گلدزیهر و ایزوتسو (ر. ک. ایزوتسو، ۱۳۶۰: ۳۲) این واژه را در مقابل «حلم» می‌دانند، چنانکه ابن‌دُرَید در **جمهره اللغه** می‌نویسد: «الجهل ضد الحلم»^۲ (ابن‌درید، ۱۹۸۷: ۳۹). برخی دیگر مانند خلیل بن احمد و ابن منظور علاوه بر اینکه جهل را نقیض علم می‌دانند نقیض عقل نیز دانسته‌اند (ابن‌احمد، ۱۴۱۰: ۱ / ۱۵۹؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۱۱ / ۱۳۰). در احادیث فراوانی این دو در مقابل یکدیگر ذکر شده‌اند (ر. ک. اصول کافی، کتاب عقل و جهل)؛ از همین رو جهل با واژه‌ی «حُمق» که آن نیز نقیض عقل است، البته با تفاوت اندکی^۳، هم‌معنا می‌شود (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۱۱ / ۴۵۸؛ عسکری، [بی‌تا]: ۸۳).

ذکر این نکته، همان‌طور که راغب نیز اشاره کرده است (راغب، ۱۴۱۲: ۲۵۳)، خالی از لطف نیست که حلم از مسیبات و جلوه‌های عقل است و تقابل جهل با حلم تقابل آن با عقل است. این

۱. پستی آهنگ تو کرده و منازل مختلف تو را سبک کرده و حرکت داده‌اند. چگونه انسان به بازی و کودکی می‌پردازد، حال آنکه به نهایت پیری رسیده است.

۲. جهل ضد حلم است.

۳. ابو هلال عسکری در کتاب **فروق اللغه** تفاوت این دو را چنین ذکر می‌کند که حُمق مربوط به امور جاری و عادی زندگی است؛ به همین دلیل به «دغه» احمق گفته می‌شود و او زنی است که وضع حمل کرده و گمان می‌کند حدث از او سر زده است، ولی جهل شامل این موارد عادی و جاری زندگی و غیر آن نیز شده و دایره‌ی آن گسترده‌تر از حُمق است (عسکری، [بی‌تا]: ۱۰۱ و ۱۰۰).

مطلبی است که در حدیث جنود عقل و جهل آشکارا دیده می‌شود و ما در معنانشناسی قرآنی بیشتر بدان خواهیم پرداخت (ر. ک. اصول کافی، ۱۳۶۵: ۱/ ۲۲).

بنا بر آنچه تا به حال گفتیم، جهل در اصل به معنای خفت و اضطراب بوده است و چون بی‌عقلی و نادانی نوعی خفت و اضطراب است، به این معانی تطور پیدا کرده و به دلیل کثرت استعمال، بیشترین کاربرد آن در همین معانی بوده است. توجه به یک مطلب درستی دیدگاه ما را بسیار تقویت می‌کند و آن این است که در مقابل معنای اولیه‌ی جهل که خفت و اضطراب و حرکت بوده، عقل در اصل، چنانکه ابن‌منظور در *لسان‌العرب* و راغب در *مفردات* گفته‌اند، از حبس، امساک (نگه داشتن) و بستن، گرفته شده است؛ مانند «عقل البعیر بالعقال» (بستن شتر با ریسمان)، «و عَقَلَتِ الْمَرْأَةُ شَعْرَهَا» (زن مویش را بست)، «عَقَلَ لِسَانَهُ: كَفَهُ» (زبانش را نگاه داشت) و «اَعْتَقَلَ لِسَانَهُ إِذَا حُبِسَ وَ مُنِعَ الْكَلَامَ» (هنگامی که زبان از سخن گفتن حبس شد و باز ماند) و به «حصن» (قلعه) به همین دلیل «مَعْقِل» گفته شده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۷۸؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق: ۱۱/ ۴۵۸)؛ از این رو جهل در کفه‌ی سبک ترازو و عقل در کفه‌ی سنگین آن قرار می‌گیرد.

واژه‌شناسان در ذیل ریشه‌یابی جهل به تعریف اصطلاح «جاهلیت» نیز پرداخته‌اند. ابن‌منظور، طریحی و ابن‌اثیر، جاهلیت را حالتی می‌دانند که عرب قبل از اسلام ضمن آن دچار جهل به خدای سبحان، پیامبر، شرایع دین و تفاخر به انساب و کبر و زورگویی و... بوده است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۱۱/ ۱۳۰؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۵/ ۳۴؛ ابن‌اثیر، ۱۳۹۹: ۱/ ۳۲۳). خلیل بن احمد جاهلیت را دوران فترت پیش از اسلام ذکر کرده (خلیل ابن احمد، ۱۴۱۰: ۳/ ۳۹۰) و ابن‌دُرید آن را اسمی می‌داند که در اسلام بر اهل شرک اطلاق شده است (ابن‌درید، ۱۹۸۷: ۱/ ۴۹۴). همان‌طور که در تعاریف بالا دیده می‌شود، جاهلیت از نظر این دانشمندان معطوف به دوران شرک و جهل پیش از اسلام است.

۱. طنابی که با آن شتر را از وسط ساعدش می‌بندند (رک: معلوف، لوئیس، المنجد: ۵۲۰).

۲. معناسناسی قرآنی

واژه‌ی «جهل» به همراه مشتقات آن مانند جاهل، جاهلین، جاهلون، جهاله، تجهلون، یجهلون و جاهلیه ۲۴ بار در قرآن کریم به کار رفته است که چهار مورد آن به کلمه‌ی «جاهلیت» اختصاص دارد. ما ابتدا به مفهوم عمومی جهل در قرآن می‌پردازیم، سپس به طور خاص مفهوم قرآنی جاهلیت را مورد بحث قرار خواهیم داد.

۲-۱. مفهوم جهل در قرآن

محدوده‌ی معنایی واژه‌ی جهل در قرآن کریم از «ناآگاهی» غیرمذموم تا «ناآگاهی» مذموم و افکار و اعمال خلاف عقل، به شرح و تفکیکی که در پی می‌آید، گسترش می‌یابد:

۲-۱-۱. جهل به معنای ناآگاهی غیرمذموم

جهل در یک مورد خلاف معنای علم، آن هم به معنای غیرمذموم، به کار رفته است. خدای متعال در آیه‌ی ۲۷۳ بقره به مسلمانان دستور می‌دهد به فقرایی که در راه خدا کسب و کار و معاش خود را از دست داده اند مدد رسانند و در وصف این فقیران می‌فرماید: «... يَحْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ...»^۱ «جاهل در این آیه صرفاً به معنای کسی است که اطلاع از موضوعی ندارد، بی‌آنکه ذمی متوجه او باشد. متضاد این نوع جهل، یعنی علمی که شایسته‌ی مدحی نیست و فضیلت به شمار نمی‌رود، در خود قرآن کریم به کار رفته است. به عنوان نمونه خداوند در آیه‌ی ۶۰ سوره‌ی بقره فرموده است: «وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ...»^۲. علم در این آیه به معنای مطلق دانستن و شناخت است.

۱. انسان ناآگاه [به وضع آن‌ها] آنان را به خاطر شدت خویشنداری ثروتمند به شمار می‌آورد.

۲. و زمانی که موسی برای قومش آب طلبید، به او گفتیم عصایت را بر سنگ بزن، پس از آن دوازده چشمه جوشیدن گرفت، به گونه‌ای که هر طایفه چشمه‌ی خود را می‌شناخت.

۲-۱-۲. جهل به معنای افکار و اعمال خلاف علم و عقل

واژه‌ی جهل در این معنا بیشترین کاربرد را در قرآن کریم دارد. برای درک بهتر این مطلب ناگزیر باید در معنای عقل و علم تأمل بیشتری روا داشت.

همان‌طور که گفتیم عقل در لغت از حبس و امساک گرفته شده و در اصطلاح قوه‌ی است که انسان به وسیله‌ی آن از حیوانات ممتاز می‌شود، در مقام نظر و واقعیت (هست‌ها و نیست‌ها) می‌تواند کلیت واقعیات اشیا و امور را درک کند و در مقام تشخیص ملاکات عمل (بایدها و نبایدها) خوبی‌ها و بدی‌ها را تشخیص دهد و انسان را به سوی انجام خوبی‌ها و وانهادن بدی‌ها برانگیزاند. بر این اساس عقل به دو بُعد نظری و عملی تقسیم می‌شود. عقل نظری به تبیین واقعیت اشیا می‌پردازد و عقل عملی انگیزه‌ی انجام اعمال صواب و ترک منکرات را در انسان ایجاد می‌کند. معنای اول عقل گرچه عین علم نیست، ولی بسیار به آن نزدیک است و در حقیقت علم ماده و محتوای تعقل است. این مطلب را با تعمق در آیه‌ی کریمه «... وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ»^۱ (عنکبوت: ۴۳) نیز می‌توان دریافت.

بنابراین می‌توان «جهل» را هم در مقابل «علم» قرار داد و هم در مقابل «عقل»؛ از این رو امام صادق علیه‌السلام در حدیث مشهور جنود عقل و جهل، ابتدا جهل را در مقابل عقل قرار داده و سپس در مقام برشمردن جنود آن دو، علم را از جنود عقل و جهل متضاد با علم را از جنود جهل متضاد با عقل قرار داده است. بر این اساس، علم ماده‌ی عقل نظری است و در مقابل آن، جهل نظری قرار می‌گیرد. جهل به این معنا در برخی آیات قرآن کریم به کار رفته است. خدای سبحان می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ»^۲ (انعام: ۱۱۱). در این آیه‌ی کریمه سخن این است که اگر ما معجزاتی از قبیل نزول ملائکه و سخن گفتن با مردگان و محشور ساختن آنان را نشان دهیم، اثر ندارند و بدون اینکه خدا بخواهد برای مشرکان ایمان به وجود نمی‌آید (طباطبایی،

۱. و جز دانایان آن را درک نمی‌کنند.

۲. اگر فرشتگان را بر آن‌ها نازل می‌کردیم و مردگان با آنان سخن می‌گفتند و همه چیز را در برابر آن‌ها جمع می‌کردیم، هرگز ایمان نمی‌آوردند، مگر آنکه خدا بخواهد، ولی بیشتر آن‌ها نمی‌دانند.

۱۴۱۷: ۷ / ۳۲۰). مشرکان از فهم این مطلب که تمام علل به خدای متعال ختم می‌شوند و در طول اراده‌ی او قرار می‌گیرند عاجزند و از علم و تعقل نسبت به این موضوع خود را محروم کرده‌اند. از لحن کلام حضرت حق و دقت در این مطلب که جهل را در قالب فعل مضارع «یجهلون» استعمال فرموده، بر می‌آید که مشرکان در این آیه مورد سرزنش قرار گرفته‌اند و جهل آنان جهلی مذموم است؛ گویا می‌فرماید چرا عقل خود را به کار نمی‌گیرید و مدام جهل می‌ورزید و از درک این مطلب عاجز می‌مانید. عقل به معنای نظری و صرف فهم مطلبی در برخی آیات قرآن کریم نیز به کار رفته است. قرآن کریم می‌فرماید: «أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»^۱ (بقره: ۷۵). خداوند به مسلمانان خطاب می‌کند آیا طمع دارید کسانی که کلام خدا (تورات) را می‌شنوند و بعد از تعقل و فهم آن، به تحریف آن دست می‌یازند و به این کار زشتشان علم و آگاهی نیز دارند، به آیین شما بگروند؟! علم به کار رفته در این آیه به معنای دانستن و شناخت موضوعی است.

عقل به معنای دوم (عقل عملی) همان است که راوی می‌گوید از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم عقل چیست؟ ایشان فرمودند: «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اِكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»^۲ (کلینی، ۱۳۶۵: ۱۱/۱). عقل به این معنا فراوان در قرآن به کار رفته است و بیشترین کاربرد واژه‌ی جهل در مقابل این معنا از عقل قرار می‌گیرد. واژه‌ی «جهاله» چهار بار در چهار آیه‌ی قرآن کریم در معنای یاد شده به کار رفته است. سه مورد از آن مربوط به توبه‌ی کسانی است که از روی جهل مرتکب گناه شده‌اند (نساء: ۱۷؛ انعام: ۵۴؛ نحل: ۱۱۹)؛ به عنوان نمونه می‌فرماید: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا»^۳ (نساء: ۱۷). جهل در این موارد به معنای غلبه‌ی شهوت، غضب و... بر عقل است که از قوای جهل به

۱. آیا انتظار دارید به دین شما ایمان بیاورند، با اینکه عده‌ای از آنان، سخنان خدا را می‌شنیدند و پس از فهمیدن، آن را تحریف می‌کردند؛ درحالی که علم و اطلاع داشتند.

۲. عقل چیزی است که به واسطه‌ی آن خدای رحمان عبادت می‌شود و بهشت به دست می‌آید.

۳. توبه تنها برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت انجام می‌دهند، سپس زود توبه می‌کنند. خداوند توبه چنین اشخاصی را می‌پذیرد و خدا دانا و حکیم است.

شمار می‌روند. در این حالت گرچه گناهکار علم به خطا کار بودن خود دارد، ولی به دلیل مغلوب شدن عقلش، علم او نیز بی‌اثر و مساوی با جهل شده است (مکارم، ۱۳۷۴: ۳/۳۱۳). لفظ «جهاله» در کاربرد دیگر خود در ضمن آیه‌ی «نبأ» و موضوع خبر فاسق استعمال شده و معنای بالا در آن وجود دارد (حجرات: ۶).

معنای مذکور در آیه‌ی ۶۷ سوره‌ی بقره نیز دیده می‌شود: «وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَدْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوعًا قَالِ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»^۱ (بقره: ۶۷). در این آیه‌ی کریمه خدای سبحان از زبان حضرت موسی بنی اسرائیل را به ذبح گاوی دستور می‌دهد و حضرت موسی در مقابل سخن جاهلان‌هی آنان از اینکه در زمره‌ی جاهلان قرار گیرد به خدا پناه می‌برد. آنان می‌گویند آیا ما را به تمسخر گرفته‌ای و وی در پاسخ، تمسخر را نشانه‌ی جهل و خود را از آن مبرا می‌داند. آری تمسخر نیز چیزی جز مغلوب شدن عقل در برابر نفس و جهل نیست. به این مطلب که تمسخر از جلوات بی‌عقلی است، در آیه‌ی ۵۸ سوره‌ی مائده اشاره شده است: «وَ إِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوعًا وَ لَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ»^۲

در آیه‌ی ۱۳۸ سوره‌ی اعراف نیز بنی اسرائیل از موسی علیه‌السلام می‌خواهند که بتی به‌سان گوساله‌پرستان برای آنان فراهم کند، آن حضرت در پاسخ می‌فرماید: «إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»^۳ «شرك و كفر چنان در رأس قله‌ی جهل می‌نشیند که ساحت عقل آدمی را چه در مرتبت نظر و چه در مرحله‌ی عمل یکسره مملو از جهالت می‌کند، از این رو در قرآن کریم در وصف آنان آمده

۱. و هنگامی که موسی به قوم خود گفت: خداوند به شما دستور می‌دهد ماده‌گاو را ذبح کنید، گفتند: «آیا ما را مسخره

می‌کنی؟» موسی گفت: «به خدا پناه می‌برم از اینکه از جاهلان باشم».

۲. و آن هنگام که مردم را به نماز فرا می‌خوانید آن را به سخره و بازی می‌گیرند، این بدان دلیل است آنان مردمی هستند که تعقل نمی‌ورزند.

۳. شما مردمی هستید که پیوسته گرفتار جهلید.

است: «أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»^۱ (انبیاء: ۶۷) و «صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»^۲ (بقره: ۱۷۱).

معنای بالا را در آیات دیگری مانند آیه ۲۳ سوره احقاف و آیه ۵۵ سوره نمل دیده می‌شود. البته باید توجه داشت که از منظر قرآن کریم و روایات شریف، فقدان عقل عملی در کسی، هرچند از علم فراوان و عقل نظری برخوردار باشد، برابر با جهل است. خدای متعال در مورد حضرت یوسف می‌فرماید: «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا»^۳ (یوسف: ۲۲). همین انسان صاحب علم هنگامی که با اغوا و وسوسه‌ی زنان مصر مواجه می‌شود به پروردگار خویش می‌گوید: «رَبِّ السُّجُنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ»^۴ (یوسف: ۳۳)؛ یعنی اگر شر اینان را از من نگردانی و عقل من مقهور خواسته‌های آنان شود علمم تبدیل به جهل خواهد شد. بیان لطیف امیرالمومنین علیه‌السلام به همین مطلب اشارت دارد: «رُبُّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَعِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ»^۵ (مکارم شیرازی، ۱۳۸۴: ۷۵۸). به همین دلیل خدای سبحان بندگان عالمش را با صفت خشیت می‌ستاید: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^۶ (فاطر: ۲۸). اینان هستند که در مقابل خدای متعال خشیت حقیقی به معنای خضوع در ظاهر و باطن و احساس مسئولیت و وظیفه‌ی کامل دارند و بدان عمل می‌کنند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴۳/۱۷؛ مکارم، ۱۳۷۴: ۱۸/۲۴۷).

۱. أف بر شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید. آیا نمی‌اندیشید؟

۲. این کافران کرو لال و نابینا هستند، از این رو چیزی نمی‌فهمند.

۳. هنگامی که او به رشد و بلوغ رسید به او حکم و علم دادیم.

۴. پروردگارا زندان نزد من محبوب‌تر است از آنچه اینان مرا به سوی آن می‌خوانند و اگر مکر و نیرنگ آن‌ها را از من باز نگردانی، به سوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود.

۵. چه بسیار است دانشمندی که جهلش او را کشته، درحالی که علمش با او است، اما به حالش سودی نمی‌دهد.

۶. از میان بندگان خدا تنها عالمان هستند که از او خشیت دارند.

۲-۲. مفهوم جاهلیت در قرآن

۲-۲-۱. بررسی مفهوم کلی آیات

با آنچه تا به حال گفتیم معنای جاهلیت بسیار روشن شد و می‌توان گفت تمام افکار و اعمالی که از نادانی (به معنای ناآگاهی و استفاده نکردن از بعد نظری عقل)، خشونت، غضب، شهوت و... نشئت بگیرند و خلاف عقل و علم باشند، «جاهلیت» نامیده می‌شوند. این مطلب در چهار آیه‌ای که واژه‌ی «جاهلیت» در آن‌ها به کار رفته دیده می‌شود. اینک به توضیح مختصری در مورد هریک می‌پردازیم:

آیه‌ی اول:

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنْ الْأَمْرُ كُلُّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَان لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيَمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ^۱ (آل عمران: ۱۵۴).

شان نزول این آیه مربوط به جنگ احد است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۸۵۸/۲). در شب بعد از این جنگ که منجر به شکست مسلمانان شد و احتمال بازگشت مجدد مشرکان می‌رفت، مسلمانان در وضعیت بدی به سر می‌بردند، ولی بر مؤمنان راستین از جانب خدا خواب سبکی نازل شد که باعث آرامش آنان شد، در حالی که افراد بیمار دل و ضعیف‌الایمان ترس جان خود را داشتند و به خدا گمان‌های بد می‌بردند. خدای متعال خصوصیات، یعنی افکار، گفتار و کردار نادرست آنان را در

۱. سپس به دنبال این غم و اندوه، آرامشی بر شما فرستاد. این آرامش، به صورت خواب سبکی بود که گروهی از شما را فراگرفت، اما گروه دیگری در فکر جان خویش بودند. آن‌ها گمان‌های نادرستی - همچون گمان‌های دوران جاهلیت - درباره‌ی خدا داشتند و می‌گفتند آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می‌شود؟ بگو همه‌ی کارها (و پیروزی‌ها) به دست خداست. آن‌ها در دل خود، چیزی را پنهان می‌دارند که برای تو آشکار نمی‌سازند. می‌گویند اگر ما سهمی از پیروزی داشتیم، در اینجا کشته نمی‌شدیم. بگو اگر هم در خانه‌های خود بودید، کسانی که کشته شدن بر آن‌ها مقرر شده بود، قطعاً به سوی آرامگاه‌های خود، بیرون می‌آمدند. و این‌ها برای این است که خداوند آنچه در سینه‌هایتان پنهان دارید، بیازماید و آنچه را در دل‌های شما است، خالص گرداند و خداوند از آنچه در درون سینه‌هاست، باخبر است.

این آیهی کریمه با وصف «جاهلیت» معرفی کرده است. مهم‌ترین خصوصیت که منشأ خصوصیات دیگر است، گمان بد به خداوند است. این گمان بد به دنبال خود یأس از پیروزی، ترس از کشته شدن و نفاق ورزیدن به رسول خدا را دارد. گمان بد آنان به خدا این بود که مانند دوران جاهلیت فکر می‌کردند خدا پیامبر و مؤمنین را یاری نخواهد کرد (همان: ۸۶۴). خدای متعال این گمان آن‌ها را تخطئه می‌کند و آن را از علائم جهل و خلاف عقلانیت می‌داند، زیرا عقل حسن ظن به خدا و ایمان به یاری او را تجویز می‌کند.

آیهی دوم:

وَ أَنْ أَحْكَمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنْ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ. أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ^۱ (مائده: ۵۰-۴۹).

در این آیه روی سخن با اهل کتاب است و حکم جاهلیت در مقابل حکم خدا قرار گرفته است. منظور از حکم جاهلیت در آیهی پیشین، «وَ أَنْ أَحْكَمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ» است؛ و میان آنان بر اساس «ما انزل الله» حکم کن و از هوی و هوس‌های آنان پیروی مکن. حکم جاهلیت حکمی است که مبنای آن هواهای نفسانی است و هوای نفس چنانکه امام صادق علیه‌السلام نیز فرموده است، یکی از جنود جهل به شمار می‌رود (کلینی، ۱۳۶۵: ۱/۲۳). مفهوم آیهی بالا در روایتی از حضرت علی علیه‌السلام نیز وارد شده است: «الْحُكْمُ حُكْمَانِ حُكْمُ اللَّهِ وَ حُكْمُ الْجَاهِلِيَّةِ فَمَنْ أَخْطَأَ حُكْمَ اللَّهِ حَكَمَ بِحُكْمِ الْجَاهِلِيَّةِ»^۲ (همان: ۷/۴۰۷).

آیهی سوم:

۱. آیا آن‌ها حکم جاهلیت را می‌خواهند؟ و چه کسی بهتر از خدا، برای قومی که اهل یقین هستند، حکم می‌کند.
۲. حکم و قضاوت دو گونه است، حکم خدا و حکم جاهلیت، پس هر کس حکم خدا را تخطئه کند، بر اساس جاهلیت قضاوت کرده است.

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا^۱ (احزاب: ۳۳).

در این آیهی کریمه روی سخن با همسران پیامبر است و خدای متعال آنان را از اینکه مانند دوران جاهلیت اولی در جامعه ظاهر شوند نهی می‌کند. در اینجا نیز جاهلیت به یکی از مظاهر و اعمال خلاف عقل، یعنی حضور بی‌پروا و سبکسرانه و عدم رعایت صحیح حجاب و عفاف در اجتماع اطلاق شده است. قید «اولی» را در بخش «محدوده‌ی زمانی عصر جاهلیت» توضیح خواهیم داد.

آیهی چهارم:

إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا^۲ (فتح: ۲۶).

در این آیه به تعصب کور کافران در جریان صلح حدیبیه اشاره شده که به دلیل عداوت با پیامبر مانع از ورود او و مسلمانان به مکه شدند (رازی، ۱۴۰۸: ۱۷ / ۳۶۲). آنچه باعث این رفتار آنان شد، حمیت و تعصب جاهلیت بود؛ همان حمیت و تعصبی که باعث می‌شد آنان در هنگامه‌ی بروز اختلافات و جنگ‌ها عقل و عدالت را زیر پا نهند. امام صادق علیه‌السلام در حدیث جنود عقل و جهل، «حمیه» را از جنود جهل و در مقابل «انصاف» قرار داده است (کلینی، ۱۳۶۵: ۱ / ۲۲). بنابراین حمیه در اینجا تعصب همراه با بی‌عدالتی و بی‌انصافی است و این خود از مصادیق بارز جهل و امور مخالف عقل به شمار می‌رود.

۱. و در خانه‌های خود بمانید و همچون دوران جاهلیت نخستین ظاهر نشوید و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و خدا و رسولش را اطاعت کنید. خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.
۲. هنگامی که کافران در دل‌های خود خشم و نخوت جاهلیت داشتند، خداوند آرامش و سکینه‌ی خود را بر فرستاده‌ی خویش و مؤمنان نازل فرمود و آن‌ها را به حقیقت تقوا ملزم ساخت و آنان از هر کس شایسته‌تر و اهل آن بودند و خداوند به همه چیز دانا است.

بنا بر آنچه گفتیم، «جاهلیت» دوره و فرهنگی است که خصوصیت بارز آن اعمال خلاف عقل و علم است و گستره‌ی آن از عدم علم و دانش تا همه‌ی امور خلاف عقل، از جمله مخالفت با دین و شرایع آسمانی و انبیا و اولیای الهی امتداد می‌یابد.

۲-۲-۲. محدوده‌ی زمانی و تاریخی عصر جاهلیت

در شناخت مفهوم جاهلیت این سؤال مهم مطرح می‌شود که جاهلیت به کدام دوره اطلاق می‌شود؟ به عبارت دقیق‌تر، آیا جاهلیت محدود به زمانه‌ی خاصی است یا فرهنگ خاصی است که می‌تواند در زمان‌های بعدی نیز در جامعه گسترش یابد؟ اینک بر اساس آیات قرآن کریم به پاسخ این سؤال می‌پردازیم:

الف- کاربرد واژه‌ی جاهلیت در قرآن با قید اولی (احزاب: ۳۳)، صرف‌نظر از اینکه در مقابل جاهلیت ثانیه یا قدیمه یا هر عنوان دیگری که باشد، نشان‌دهنده‌ی این است که اشاره‌ی قرآن خالی از اشاره‌ی زمانی نیست و این قید، خود دلالت بر زمان خاصی دارد. منظور از این زمان خاص، چنانکه برخی دچار تکلف شده و گفته‌اند، دوران بین آدم و عیسی یا ادریس و نوح... نیست (برای آگاهی از اقوال مختلف، ر.ک. تفسیر طبری، ۱۴۱۲: ۴/۲۲؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۶/۳۱۰)، بلکه همان‌طور که علامه طباطبایی نیز اشاره کرده، مقصود همان جاهلیت پیش از اسلام است که عرب به آن مبتلا بوده است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۶/۳۱۰)، زیرا این کاربرد معهود عرب عصر نزول بوده و برای او کاملاً شناخته شده بوده است. به عبارت دیگر، قرآن کریم از دوره‌ی سخن می‌گوید که برای عرب آن روز که مخاطب اولیه‌ی قرآن بوده است، کاملاً آشنا بوده است؛ ضمن اینکه هیچ دلیل متقنی در تأیید اقوال دیگر نیست.

ب- جاهلیت در قرآن، مختص به زمان و دوره‌ی بالا نیست، بلکه نوعی فرهنگ به شمار می‌رود و می‌تواند در زمان‌های دیگر نیز وجود داشته باشد. نخستین دلیل برای این مدعا این است که در قرآن کریم، جاهلیت با قید اولی به کار رفته است و این قید چه به معنای اول و در مقابل «ثانی» و چه به معنای قدیم و در مقابل «جدید» باشد، نشان می‌دهد که جاهلیت می‌تواند بعد از ظهور اسلام و در دوره‌های دیگر نیز به دلیل کنار نهادن عقل و علم حادث شود. دلیل دوم این

است که خداوند در آیه‌ی ۱۵۴ سوره‌ی آل‌عمران، برخی مسلمانان را چنین توصیف فرموده است: «يُظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ». در میان مسلمانان کسانی هستند که گرفتار ظن و فرهنگ جاهلیت هستند؛ چنانکه این مفهوم در روایات فراوانی وارد شده است. پیامبر خطاب به یکی از اصحاب فرمود: «إن فيك جاهلیه»^۱ (طبری، ۱۴۱۲: ۵/۲۲) و در روایت دیگری فرمود: «مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَةَ مَاتَ مِثَّةَ جَاهِلِيَّةٍ»^۲ (کلینی، ۱۳۶۵: ۱/۳۷۷). علامه طباطبایی در ذیل آیه‌ی بالا، مراد از «ظن الجاهلیه» را گمان کسانی می‌داند که تصور می‌کردند چون به اسلام گرویده‌اند، حتماً باید در جنگ پیروز شوند و بر خدا واجب است بر اساس وعده‌اش، بدون هیچ قید و شرطی، دین خود و پیروانش را یاری کند. این گمان، ناحق و جاهلی بود، زیرا اعراب جاهلی معتقد به ارباب انواع (رب‌النوع‌های مختلف) بودند و بر همین اساس معتقد بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز نوعی رب‌النوع است که مسئله‌ی غلبه و غنیمت به او واگذار شده است، بنابراین وی هرگز مغلوب یا مقتول نخواهد شد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴/۴۸).

۳. مفهوم‌شناسی «جاهلیت» در متون تاریخی و ادبی

استعمال واژه جاهلیت اولین بار در قرآن کریم و پس از مهاجرت پیامبر اکرم (ص) به مدینه صورت گرفته است و مسلمانان آن را از این روزگار به بعد به کار برده‌اند؛ چرا که این لفظ فقط در سوره‌ی هایمدنی آمده است. از آنجا که موضوع عصر جاهلیت اولین بار در قرآن کریم وارد شده است، بیشتر، کتب تفسیر به این موضوع پرداخته‌اند و مصادر و منابع تاریخی کمتر به تحلیل آن اهتمام ورزیده‌اند. اما به هر حال مورخان و ادبای عرب (در تاریخ ادبیات) و نیز مستشرقان به جهت اهمیت آن به بررسی، تبیین و تحلیل آن همت گماشته‌اند. از لابه‌لای متون تاریخی و ادبی سه تحلیل و مفهوم‌شناسی را می‌توان در مورد جاهلیت استخراج کرد:

۱. در تو جاهلیتی وجود دارد.

۲. هر کس در حالی بمیرد که امام خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است.

۱- عصر جاهلیت عصر عدم علم و دانش

بلاذری درباره‌ی وضعیت علم و دانش در حجاز هنگام بعثت می‌نویسد: در هنگام طلوع ستاره‌ی اسلام در مکه و در میان قریش فقط هفده نفر و در مدینه و در میان گروه اوس و خزرج تنها یازده نفر توان خواندن و نوشتن داشتند (بلاذری، ۱۳۶۷: ۴۷۱). علی‌بن‌ابی‌طالب که بخشی از دوران جاهلیت را دیده، اما هیچگاه به آن آلوده نشده است، در بیان پاره‌ای از ویژگی‌های آن دوره می‌فرماید: خداوند هنگامی محمد (ص) را برانگیخت که از عرب کسی نبود که کتابی بخواند (رضی، ۱۳۷۸، خطبه ۳۳).

بعضی مورخان وجود برخی مظاهر علم و دانش، مانند تعیین طلوع و غروب ستارگان و مسیر حرکت سیارات، تسلط در شعر و ایراد خطبه، تعیین زمان ریزش باران و... را علم ندانسته‌اند و آن‌ها را مولد احتیاج و از روی تجربه می‌دانند. ابن‌العبری در مورد دانش اعراب می‌گوید: اعراب از دانش، حکمت و فلسفه بی‌بهره بودند و طبیعتاً آمادگی فراگیری آن را هم نداشتند (ابن‌العبری، ۱۳۶۴: ۱۵۲).

چنین به نظر می‌رسد که حجاز عصر جاهلیت عاری از دانش و علم و تمدن بوده است و تسلط ایشان در شعر و بیان خطبه منافاتی با علم و دانش ندارد، زیرا در بسیاری از علوم جهل داشتند و با وجود قوت ادب عربی، تعداد باسوادان ایشان اندک بوده است.

۲- عصر جاهلیت عصر سفاهت، خشونت، سبکسری و...

برخی از محققان، همان‌طور که در معناشناسی لغوی نیز اشاره کردیم، واژه‌ی جهل را نه در مقابل علم، بلکه در مقابل حلم که یکی از شعب عقل است، دانسته‌اند و معتقدند به دلایلی چون تحدی قرآن، هدف بعثت، معجزه‌ی پیامبر اسلام و لزوم تناسب آن با عصر خود، غنای ادبی و وجود برخی مظاهر علمی و... در این دوره، فرهنگ و تمدن عرب در سطحی معقول قرار داشته است. آنان معتقدند که رفتارهای بی‌خردانه و عدم تعقل از جمله سفاهت، خشم و تکبر، خشونت، افتخارات بی‌جا، زنده به گور کردن دختران، بت‌پرستی و... موجب انتساب این دوره به عصر جاهلیت شده است. سخنان جعفر بن‌ابی‌طالب در نزد نجاشی، پادشاه حبشه، هنگام مهاجرت به این

دیار، در توصیف عصر جاهلیت راهگشا است. جعفر گفت: «ای پادشاه بدان که ما قومی از اهل جاهلیت بودیم و بتان را می‌پرستیدیم و مردار می‌خوردیم و مرتکب فواحش می‌شدیم، قطع ارحام می‌کردیم و رنجانیدن خاص و عام و ظلم بر ضعفا و عدم رعایت حقوق همسایه کار ما بود.» (ابن هشام، ۱۳۶۰، ج ۱: ۳۱۹؛ ابن اثیر، ۱۹۸۲: ۲/ ۵۵-۵۴؛ نویری، ۱۳۶۴: ۱/ ۲۳۹ و ۲۳۸).

از نمونه‌های جاهلیت، لجاجت در پذیرش کلام حق است. ابوجهل که پیش از اسلام به ابوالحکم مشهور بود، به دلیل لجاجت در پذیرش کلام حق از جانب پیامبر اسلام، ابوجهل نامیده شد. ابن هشام در این باره می‌نویسد: او گفت ما با پسران عبدمناف بر سر ریاست پیکار کردیم، هر چه کردند ما از آنان پس نماندیم، تا اینکه سرانجام گفتند از آسمان به ما وحی می‌رسد. به خدا هرگز به او ایمان نخواهم آورد (ابن هشام، ۱۳۶۰: ۱/ ۳۳۸).

ابن‌خلدون دوران جاهلیت را چنین توصیف می‌کند: «این قوم برحسب طبیعت، وحشی و یغماگر بودند و موجبات وحشیگری و خشونت در میان آنان چنان استوار بود که جزو خوی و سرشت آن‌ها درآمده بود و از این طریق از قید فرمانبرداری حکام سرباز می‌زدند. خوی آن‌ها غارتگری و روزی آن‌ها در پرتو نیزه‌ها فراهم می‌آمد» (ابن‌خلدون، ۱۳۵۹: ۱/ ۲۸۵-۲۸۶).

جوادعلی، صاحب *تاریخ مفصل عرب قبل از اسلام* نیز جاهلیت را به معنی سفاهت، خشم، حماقت، حقارت و عدم تسلیم در برابر کلام حق می‌داند و می‌گوید: «واژه‌ی نادان و «مرد نادان» که ما در عراق به کار می‌بریم، رساننده‌ی چیزهایی از این گونه است: حماقت، سفاهت و گفتن سخنان ناشایست و بی‌پروا بودن به آداب اجتماعی و احکام دینی است و در چنین خصلت‌هایی شرط نیست که دارنده‌اش بی‌سواد باشد» (جوادعلی، ۱۳۸۶: ۱/ ۴۸). در تأیید این مطلب که واژه‌ی جاهلیت در این عصر مفهوم سفاهت، خشونت، ستیزه‌جویی و عدم بردباری داشته که مقابل حلم به معنی صبر، تعقل و خرد و بردباری است، اشعار شاعران دوران جاهلیت نمونه‌های خوبی به شمار می‌روند. عمرو بن کلثوم، از شاعران معلقات سبعه، در معلقه‌ی خویش می‌گوید:

الا لایجهلن أحد علینا فنجهل فوق جهل الجاهلینا

مبادا کسی با ما سفاهت کند که در این صورت ما بیش از همه‌ی نادانان خود را به سفاهت می‌زنیم. (همان).

رژمی بلاشر نیز جاهلیت را نه به معنی نادانی، بلکه شامل پدیده‌های خشونت، خودپرستی، استبداد، درندگی و... می‌داند (بلاشر، ۱۳۶۲: ۴۵). گلدزیهر، شرق‌شناس آلمانی یهودی که نظر او در مفهوم جهل بسیار مورد استقبال قرار گرفت، این واژه را در مقابل حلم، به معنی بردباری، تعقل و رفتار عاقلانه می‌داند، نه علم. (خرمشاهی، ۱۳۷۵: ۵/۲۸۴).

عمر فروخ، ادیب عرب، درباره‌ی مفهوم جاهلیت می‌نویسد: «جاهلیت اسمی است که قرآن به عصر پیش از بعثت اطلاق کرده، زیرا اعراب در آن بت می‌پرستیدند و با یکدیگر به جنگ می‌پرداختند... گاهی فرزندان خود را می‌کشتند و شراب می‌نوشیدند... و چنین است که ملاحظه می‌کنیم که از جهلی گرفته شده که در برابر حلم بوده است، نه جهلی که متضاد علم است» (فروخ، ۱۹۶۹: ۱/۷۲).

با توجه به دیدگاه‌های بالا، مراد از جاهلیت و عصر جاهلیت، اعمالی از نوع پرخاشگری، شدت در عمل، عدم بردباری و صبر، ستمکاری در حق دیگران، سفاهت و... است که میان عرب سرزمین حجاز در آن روزگار شایع بوده است.

۳- عصر جاهلیت، عصر بی‌دینی و عدم نزول وحی و شرایع

برخی از محققان تاریخ اسلام عصر جاهلیت را عصر عدم نزول وحی و طبعاً عدم پابندی به شریعت در حجاز می‌دانند. آنان معتقدند مراد از جاهلیت، جاهلیت دینی است. حنا الفاخوری به نقل از دکتر ناصرالدین اسد در مورد واژه‌ی جاهلیت در قرآن مجید می‌نویسد: «مراد از جهل در قرآن بی‌سوادی در نگارش و بی‌سوادی در علم نیست، بلکه مراد جهل دینی است؛ یعنی عرب (به جز اهل کتاب، نصارا و یهود) قبل از نزول قرآن کتاب دینی نداشتند به همین جهت آنان جاهلان دینی بودند.» (الفاخوری، ۱۴۲۷: ۱/۶). فیلیپ حجتی، مستشرق آمریکایی، ضمن اینکه دوران جاهلیت را دوران جهل و وحشیگری توصیف می‌کند، آن را دورانی می‌داند که در آن عربستان، قوانین و پیامبری که به او وحی رسد و کتاب منزل، نداشته است (حتی، ۱۳۸۰: ۱/۱۰۹-۱۱۰). به نظر وی چون پیامبر اسلام در صدد محو همه‌ی عقاید دینی پیشین، به‌ویژه بت‌پرستی بود و اعلام کرد که دین جدید هر چه را که پیش از آن بوده، نسخ می‌کند، دوران پیش از آیین اسلام «عصر

جاهلیت» نام گرفت (همان). شاید به همین دلیل بعضی جاهلیت را به عنوان عدم شناخت خداوند، پیامبرش، شریعت اسلام یا بی‌دینی و نقطه‌ی مقابل اسلام به معنی عدم تبعیت و تسلیم در برابر خداوند تعریف کرده‌اند (E.D,1991:384).

دیدگاه بالا را بدین صورت می‌توان پذیرفت که دین، اعم از یهود، مسیحیت و آیین حضرات ابراهیم و اسماعیل علیهماالسلام، در بین ساکنان حجاز تحریف شده بود و نیاز به نزول یا ترویج آیینی نو و تحریف نشده بود، نه اینکه در آنجا خبر و اثری از دین و وحی نبوده است. بدون شک عصر جاهلیت دربرگیرنده‌ی هر سه دیدگاه است؛ یعنی در این دوره به واسطه‌ی فراهم نبودن شرایط مناسب علم و فرهنگ و تمدن در میان عرب حجاز، مردم دانش و علم، به ویژه نگارش و قرائت نداشتند. اصولاً شرایط آب و هوایی خشک و سوزان و زندگی مردم کوچ‌نشین و حرکت به دنبال آب و مرتع، امکان علم و تمدن را فراهم نمی‌آورد. یکی از ادبای عرب در این زمینه می‌نویسد که محیط حجاز هرگونه فعالیت علمی را غیرممکن می‌کرد. اهل حجاز در زمینه‌ی شعر و قصص و به شکل تجربی با علم‌الانواء (هواشناسی) و ستاره‌شناسی (فلک) آشنایی داشتند. آنان با سوارکاری، قیافه‌شناسی و العرافه (ردّ پاشناسی) نیز آشنا بودند. این مهارت‌ها لازمه‌ی زندگی صحرا بودند و سبب معرفت علمی نمی‌شوند. بیشتر این شناخت‌ها از روی فطرت انجام می‌شدند و غالباً با خرافات همراه بودند (بدیع یعقوب، بی‌تا: ۱۳۵). چنانکه گفتیم، بلاذری تعداد باسوادان مکه و مدینه را در هنگام بعثت انگشت‌شمار دانسته است. حسن ابراهیم حسن، مورخ معاصر نیز علوم آن‌ها را ابتدایی می‌داند که بنا بر ضرورت محیطی و اجتماعی به آن‌ها دست یافته بودند. وی معتقد است که علوم آنان مانند علوم این روزگار مرتب و منظم نبود. علوم عرب مقداری اطلاعات و معلومات پراکنده بود که در نتیجه‌ی مشاهده و استماع بدان راه برده بودند (ابراهیم حسن، ۱۳۶۰: ۶۰).

در محیط عرب عصر جاهلیت رشد علم و تمدن ممکن نبوده است و دانش و تمدن حجاز در آستانه‌ی بعثت در سطح ابتدایی بوده است و منابع تاریخی و ادبی این موضوع را تأیید می‌کنند. بنابراین می‌توان یکی از معانی و تفاسیر عصر جاهلیت را عصر بی‌سواد و طبیعتاً عصر بی‌فرهنگی و بی‌تمدنی در حجاز دانست. در نتیجه‌ی سطح ابتدایی علم و دانش در حجاز این دوره، اعمال

بی‌خردانه و ناپسند معمول می‌شود. ابن‌خلدون در این باره مینویسد: «اعراب آن عصر در یکی از مراحل ابتدایی تکوین به سر می‌بردند. طبیعت وحشیگری آنان، آن‌ها را به غارتگری و ویرانگری سوق می‌داد. بر هر کس و هر قبیله‌ای که می‌توانستند، می‌تاختند و هر چه را می‌یافتند به تاراج می‌بردند... آنان نافرمان‌ترین اقوام بودند و این هم از خشونت در رفتار و تکبر و غرورشان نشئت می‌گرفت... آنان به سبب آن شرایط سخت محیطی ناچار به دفاع از خود بودند، بنابراین جنگاوری و خشونت، طبیعت اصلی آن‌ها شده بود.» (ابن‌خلدون، ۱۳۵۹: ۱ / ۷۴۸-۷۴۹). سخنان جعفر بن ابی‌طالب همان‌گونه که گذشت بیانگر وضعیت رفتار و اخلاق جاهلی در آن دوران است. بنابراین در سرزمین حجاز در آستانه‌ی بعثت، رفتارهایی که با تعقل و عقلانیت مغایر هستند، همانند خشونت، سفاهت، پرخاشگری، غرور و... بسیار شایع بودند و علم و دانش قابل توجه در میان مردم آن سرزمین رواج نداشت. منابع تاریخی که به جهل و بی‌سوادی این دوره اشاره داشته‌اند هیچ‌گاه منکر رذایل اخلاقی این دوره نبوده‌اند و بسیاری از محققانی که دوران جاهلیت را دوران افراط و تفریط در رفتار معرفی کرده‌اند، جهل و بی‌سوادی را انکار نکرده‌اند. گویا بین این دو رابطه‌ی مستقیم وجود دارد. افراد سفیه غالباً افراد جاهل، نادان و بی‌بهره از دانش هستند؛ هر چند که همان‌گونه که جواد علی اشاره داشت از افراد تحصیل‌کرده هم می‌توان رفتار بی‌خردانه دید.

بنابراین مراد از عصر جاهلیت دوره‌ای است که اعراب تابع کلام حق نبودند و از پذیرش سخن صواب به دلایلی از جمله فشارهای محیطی، اقتصادی، اجتماعی و... و همچنین رسوخ اوهام و خرافات در میان عقاید آنان، خودداری می‌کردند و از خود رفتارهای ناشایست نشان می‌دادند. سفاهت، پرخاشگری، خشونت، ظلم و ستم به هم‌نوعان، غرور و تکبر و... از این دست اعمال به شمار می‌روند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که هر کس در هر دوره و زمانی و در هر سرزمینی تابع دین الهی اسلام نشود و تسلیم کلام حق نشود و از او این اعمال سرزند، مشمول جاهلان و مورد ذم و سرزنش قرار می‌گیرد.

۳-۱. محدوده‌ی مکانی و جغرافیایی

اگر عصر جاهلیت را عصر عدم دانش و علم در نظر بگیریم، مشمول مناطق متمدن آن روزگار جنوب عربستان، یعنی یمن نمی‌شود. مناطق شمال جزیره‌العرب، یعنی شامات هم با وجود تمدن‌های آباد، شامل این تعریف (عصر عدم علم و دانش) نمی‌شوند. جرجی زیدان مردم شمال و جنوب عربستان را صاحب تمدن می‌داند، ولی مردم حجاز را که در وسط عربستان بودند، به حال بدویت معرفی می‌کند، زیرا سرزمین آن‌ها خشک و بد آب و هوا بود و به واسطه‌ی سختی و بدی راه با مردم متمدن آن زمان ارتباط نداشتند، بنابراین چیزی از فرهنگ و تمدن نمی‌دانستند (زیدان، ۱۳۷۳: ۱۲). این مطلبی است که در مدخل «عصر جاهلیت» (Age of Ignorance)، در دایره‌المعارف قرآن نیز بدان اشاره شده است (McAuliffem, 2001:37-40).

گفتنی است که طبق دیدگاه برخی مصلحان بزرگ در قرن بیستم، تمام جوامع و کسانی که ویژگی‌های آن‌ها را داشته باشند، در زمره‌ی جاهلان به معنای فوق قرار می‌گیرند، چنانکه ابوالاعلی مودودی، رشید رضا، سید قطب و برادرش محمد قطب و برخی دیگر مفهوم «جاهلیت مدرن» را مطرح کردند و جاهلیت را مختص یک مکان و زمان خاص ندانستند. محمد قطب در کتاب *الجاهلیه فی القرن العشرين* می‌نویسد: «جاهلیت نوعی حالت روانی است که فرد از پذیرش کلام حق سرباز می‌زند و قضاوت براساس احکام الهی را بر نمی‌تابد. جاهلیت همان هوا و هوس است که منحصر به مکان و دوره‌ی خاصی نیست و همه‌ی اقوام و زمان‌ها را شامل می‌شود.» (باغستانی، ۱۳۸۴: ۵۱۵).

۲-۳. محدوده‌ی زمانی و تاریخی جاهلیت

درباره‌ی محدوده‌ی زمانی عصر جاهلیت میان مورخان، ادبا و مستشرقین اختلاف نظر وجود دارد، اما بنا بر نظر غالب، یک قرن و حد بیشتر دو قرن قبل از بعثت پیامبر عصر جاهلیت است. شوقی ضیف در این باره می‌نویسد: «پژوهشگران ادب جاهلی زمانی بیش از یک قرن و نیم پیش از بعثت پیامبر را در نظر ندارند و به همین مقدار بسنده می‌کنند.» (شوقی ضیف، ۱۳۶۴: ۴۶؛ جرجی زیدان، ب تا: ۲۹). ابن سعد، صاحب *طبقات الکبری* شروع این دوره را از هنگام تولد پیامبر اکرم می‌داند. (ابن سعد، ۱۳۷۳: ۸ / ۱۴۵).

۴. نتایج

از آنجا که اصطلاح «جاهلیت» برای نخستین بار در قرآن کریم به کار رفته است، محور اصلی بررسی‌ها قرآن بوده و متون تاریخی و ادبی متأثر از آن کتاب شریف بوده‌اند. با این حال، توجه به متون تاریخی و ادبی به درک و دریافت بهتر آیات قرآن در این موضوع کمک می‌کند و غفلت از بسترهای تاریخی در بحث مذکور موجب عدم فهم مناسب آیات قرآن می‌شود.

در مفهوم‌شناسی «جاهلیت» به موضوع تقابل «جهل» و «عقل» در قرآن رهنمون می‌شویم و توجه به این دو واژه ما را به درک عمیقی از «جاهلیت» می‌رساند، به طوری که غفلت از این مطلب مهم چنانکه باید، به فهم درستی از آن منجر نمی‌شود. عقل مفهوم جامعی است که شامل علم و دانش، فهم و تعقل امور و عمل به اوامر الهی، حسنات و نیکی‌ها می‌شود؛ در مقابل، جهل صفت فضیلت‌سوزی است که علم و دانش، فهم و عمل به دستورهای الهی را یکسره نابود می‌کند. بر این اساس «جاهلیت» عصری است که سکه‌ی رایج آن بی‌دانشی و قوت غالب آن سفاهت و بی‌عقلی و دوری از تعالیم انبیای الهی است. گرچه در متون تاریخی و ادبی چنانکه باید به ظرافت تقابل عقل و جهل توجه نشده، اما به طور کلی در آثار مورخان و ادبا، هرچند به طور پراکنده، به بی‌دانشی و سفاهت و عدم حلم که از جلوات بی‌عقلی است و دوری از وحی و تعالیم آسمانی اشاره شده است.

گرچه متون تاریخی و ادبی، جاهلیت را بیشتر دوران پیش از بعثت دانسته‌اند، اما قرآن کریم و برخی مصلحان اجتماعی همداستانند که جاهلیت محدود به دوران پیش از اسلام نیست و می‌تواند در زمان‌های بعدی نیز امکان حیات یابد.

منابع

الف - منابع فارسی و عربی

- قرآن کریم.
- ابراهیم حسن، حسن. (۱۳۷۳). *تاریخ سیاسی اسلام*. ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده. چ ۸. تهران: سازمان انتشارات جاویدان.
- ابن درید، محمد بن حسن. (۱۹۸۷). *جمهره اللغه*. چ ۱. بیروت: دارلعلم للملایین.
- ابن فارس، ابوالحسین احمد. (۱۴۲۳). *مقاییس اللغه*. تحقیق عبدالسلام محمدهارون. [بی‌جا].
- ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴). *لسان العرب*. چ ۳. بیروت: نشر دار صادر.
- ابن اثیر، عزالدین. (۱۹۸۳). *الکامل فی التاریخ*. بیروت: دار صادر.
- ابن العبری. (۱۳۶۴). *تاریخ مختصر الدول*. ترجمه‌ی محمدعلی تاج‌پور وحشمت‌الله ریاضی. تهران: انتشارات اطلاعات.
- ابن خلدون، عبدالرحمن. (۱۳۵۹). *مقدمه*. ترجمه‌ی محمد پروین گنابادی. چ ۴. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابن سعد، محمد. (۱۴۱۰). *طبقات الکبری*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن هشام. (۱۳۶۰). *سیرت رسول الله*. ترجمه و انشای رفیع‌الدین اسحق بن محمد همدانی. تصحیح اصغر مهدوی. چ ۳. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- باغستانی، اسماعیل. (۱۳۸۴). مدخل «جاهلیت». *دانشنامه‌ی جهان اسلام «جاهلیت»*. زیر نظر غلامعلی حداد عادل. چ ۳. تهران: بنیاد دایره‌المعارف‌الاسلامی.
- بدیع یعقوب، رامیل و میشل عاصی. [بی‌تا]. *المعجم المفصل فی اللغه و الادب*. بیروت: دارالعلم الملایین.
- بلاذری، احمد بن یحیی. (۱۳۶۷). *فتوح البلدان*. ترجمه‌ی محمد توکل. تهران: نشر نقره.
- بلاشر، رژی. (۱۳۶۲). *تاریخ ادبیات عرب*. ترجمه‌ی آذرتاش آذرنوش. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- بهنیافر، احمدرضا. (۱۳۸۷). «مفهوم جاهلیت در قرآن و متون تاریخی». *فصلنامه‌ی علوم اسلامی*. ش ۹. ۱۳۲-۱۰۵.

- ایزوتسو، توشیهیکو. (۱۳۶۰). *ساختمان معنایی مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن*. ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای. [بی‌جا]: انتشارات قلم.
- جوادعلی. (۱۳۶۷). *تاریخ مفصل عرب قبل از اسلام*. ترجمه‌ی سیدحسن روحانی. کتابسرای بابل.
- جوهری، اسماعیل بن حماد. (۱۴۲۹). *الصحاح*. ج ۴. بیروت: دارالعلم للملایین.
- حتّی، فیلیپ. (۱۳۴۴). *تاریخ عرب*. ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده. تهران: نشر آگاه.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۷۵). «جاهلیت». *دایره‌المعارف تشیع*. تهران: نشر شهید سعید محبّی.
- خلیل بن احمد. (۱۴۱۰). *کتاب العین*. قم: انتشارات هجرت.
- دشتی، محمد. (۱۳۷۸). *نهج البلاغه*. ج ۱۲. قم: مؤسسه‌ی فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین.
- رازی، ابوالفتوح. (۱۴۰۸). *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*. تحقیق دکتر محمد جعفر یاحقی و دکتر محمد مهدی ناصح. مشهد: پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲). *المفردات فی غریب القرآن*. بیروت: نشر دارالعلم.
- زیدان، جرجی. [بی‌تا]. *تاریخ اداب اللغه العربیه*. [بی‌جا]: دارالهلال.
- _____ . (۱۳۷۲). *تاریخ تمدن اسلام*. ترجمه‌ی علی جواهر کلام. ج ۸. تهران: امیرکبیر.
- شوقی ضیف. (۱۳۶۴). *العصر الجاهلی*. ترجمه‌ی علیرضا ذکاوتی قره‌گوزلو. تهران: امیرکبیر.
- طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۴۱۷). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه‌ی قم.
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. تهران: انتشارات ناصرخسرو.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۴۱۲). *جامع البیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: دارالمعرفه.
- طریحی فخرالدین. (۱۳۷۵). *مجمع البحرین*. ج ۳. تهران: کتابفروشی مرتضوی.
- عسکری، ابو هلال. [بی‌تا]. *الفروق اللغویه*. قاهره: دارالعلم و الثقافه للنشر و التوزیع.
- فاخوری، حنا. (۱۴۲۷). *الجامع تاریخ الادب العربی*. ج ۳. منشورات ذوی القربی.

- فروخ، عمر. (۱۹۶۹). *تاریخ الادب العربی*. بیروت: دارالملايين.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۶۵). *الکافی*. تهران: دارالکتب الإسلامیه.
- مصطفوی، حسن. (۱۳۶۰). *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۴). *تفسیر نمونه*. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- _____ . (۱۳۸۴). *نهج البلاغه*. قم: مدرسه امام علی بن ابیطالب (ع).
- نویری، شهاب الدین احمد. (۱۳۶۴). *نهایه الارب فی فنون الادب*. تهران: انتشارات امیر کبیر.

- E. D. (1991). *DJA HILIYYA ,Encyclopedia of the Islam, VOL ,II, New Ed. Leiden: E. J. Brill.*
- McAuliffe. (2001). *Jane Dammen , Encyclopedia of the Quran, VOL ,I, First Ed. Leiden: Brill.*

